

گرد آفرید**درس سیزدهم:**

گردآفرید، پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران، دختر گزدهم است. گردآفرید دلاور با این که در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می‌شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام «سپید دژ» است. گزدهم که یک ایرانی سالخورده است، بر آن دژ فرمان می‌راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه ای می‌ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هجیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می‌شود. سهراب، نخست می‌خواهد او را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژ نشینان را سراسیمه می‌سازد، اما گردآفرید این واقعه را مایه ننگ می‌داند و بر می‌آشوبد و خود به نبرد او می‌رود. سهراب برای رویارویی با آن شیرزن به رزمگاه درمی‌آید و نبرد میان آن دو در می‌گیرد:

قلمرو ادبی: راهی می‌کند: کنایه از می‌فرستد.

۱- چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن، گشت کم

قلمرو زبانی: گزدهم: نام یکی از پهلوانان ایرانی/سالار: فرمانده، منظور هجیر است./ انجمن: جمع، گروه، منظور، سپاه

قلمرو ادبی: کم گشتن کنایه از ناپدید شدن، اسیر شدن / واج آرایی «ا» / «هنگامه ایهام»: ۱- زمان ۲- غوغا و آوازه

قلمرو فکری: وقتی گرد آفرید آگاه شد که فرمانده آن سپاه کم شد.

۲- زنی بود بر سان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون ، نامدار

قلمرو زبانی: برسان : مانند / گرد : پهلوان - گردی سوار : سوار گرد / به جنگ اندرون: در جنگ (دو حرف اضافه برای یک متمم) / نامدار: سرشناس، مشهور

قلمرو ادبی: مصراع اول تشبیه - زن به گردی سوار

قلمرو فکری: زنی که مانند پهلوان سوار و در میدان جنگ همیشه مشهور و سرافراز بود.

۳- کجا نام او بود «گردآفرید» زمانه ز مادر ، چنین نآورید

قلمرو زبانی: کجا: که / نآورید: فعل ماضی از «آوریدن» = آوردن / زمانه: روزگار

قلمرو ادبی: تشخیص: زمانه / اغراق در مصراع دوم

قلمرو فکری: که نام او گردآفرید بود و روزگار چنین دختری را از مادر به دنیا نیاورده بود

۴- چنان ننگش آمد ز کارِ هجیر که شد لاله رنگش به کردارِ قیر

قلمرو زبانی: لاله رنگش: به رنگ لاله ، سرخ رنگ / به کردار: مانند

قلمرو ادبی: لاله: استعاره از صورت / تشبیه: صورتش مانند قیر سیاه شد / جناس: ننگ، رنگ / اغراق در مصراع دوم

قلمرو فکری: از شکست هجیر و تسلیم شدن او چنان شرمنده شد که رخسار زیبایش مانند قیر سیاه و عصبانی شد

۵- پوشید درعِ سوارانِ جنگ نبود اندر آن کار ، جای درنگ

قلمرو زبانی: درع: زره - جامه جنگی که از حلقه های آهنی سازند. / اندر: در

قلمرو فکری: زره سواران جنگی را پوشید چرا که در آن جنگ تأخیر جایز نبود.

۶- فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان ، باد پایی به زیر

قلمرو زبانی: دژ: قلعه / بادپا: اسب تند رونده / فرود آمد: پایین آمد

قلمرو ادبی: کمر بر میان بستن: کنایه از آماده شدن. / تشبیه: او مانند شیر آمد / بادپا: کنایه از اسب / بادپایی به

زیر: کنایه از سواره / جناس: شیر، زیر / کمر: مجاز از کمر بند

قلمرو فکری: مانند شیر از بالای دژ پایین آمد در حالی که آماده بود و سوار بر اسب تیز پایی شده بود.

۷- به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی ویله کرد

قلمرو زبانی: گرد: غبار / رعد: غرّش ابر ، تندر / ویله: آواز بلند ، فریاد زدن، نعره زدن

قلمرو ادبی: تشبیه: مصراع اول مانند گرد سریع آمد / مصراع دوم مانند رعد خروشان بود. / جناس: گرد ، کرد /

رعد: تشخیص

قلمرو فکری: مانند دلاوری به پیش سپاه سهراب آمد و مانند رعد فریاد بلندی کشید و گفت :

۸- که گردان کدام اند و جنگ آوران دلیران و کار آزموده سران

قلمرو زبانی: گردان: پهلوانان / سران: فرماندهان، سرداران / جنگ آور: جنگ جو

قلمرو فکری: که پهلوانان و جنگجویان و دلاوران و بزرگان دنیا دیده کجا هستند؟

۹- چوسهراب شیر اوژن ، او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید**قلمرو زبانی:** شیر اوژن : دلیر ، شیر افکن / گزیدن : گاز گرفتن**قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: لب، دندان، بخندید، گزید / لب به دندان گزیدن: کنایه از تعجب کردن / شیر اوژن :

کنایه از قدرتمند، شجاع

قلمرو فکری: وقتی سهراب شیر افکن او را دید خندید و از تعجب لبش را گاز گرفت.**۱۰- پیامد دمان پیش گرد آفرید چو دختِ کمندافکن او را بدید،****قلمرو زبانی:** دمان : خروشنده، مهیب، هولناک، غرّنده از روی خشم / دُخت : دختر / کمند: طنابی که برای اسیر

کردن انسان یا حیوان به کار می برند. / کمند افکن: کمند افکننده

قلمرو ادبی: کمند افکن: کنایه از جنگ جو**قلمرو فکری:** غرّنده و خشمگین به پیش گرد آفرید آمد و وقتی آن دختر جنگجو او را دید ...**۱۱- کمان را به زه کرد و بگشاد بر نبد مرغ را پیش تیرش گذر****قلمرو زبانی:** بر: سینه / نبد : نبود / مرغ: پرنده**قلمرو ادبی:** بر: مجاز از دست و بازو / کمان را به زه کرد: کنایه از آماده کردن. / مصراع دوم کنایه از « ماهر بودن »**قلمرو فکری:** کمان را آماده کرد و سینه اش را جلو آورد و بازوانش را گشود که هیچ پرنده ای نمی توانست از

جلوی تیر او رهایی یابد

۱۲- به سهراب بر، تیر باران گرفت چپ و راست ، جنگ سواران گرفت**قلمرو زبانی:** به سهراب بر : آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم. / گرفت: شروع کرد**قلمرو ادبی:** تضاد: چپ ، راست / مجاز: از همه جا / تیرباران: تشبیه اغراق**قلمرو فکری:** پشت سر هم به سهراب تیر می انداخت و به شیوه سواران وارد جنگ شدند.**۱۳- نگه کرد سهراب و آمدش ننگ برآشت و تیز اندر آمد به جنگ****قلمرو زبانی:** تیز: به سرعت (قید)**قلمرو ادبی:** جناس « ننگ، جنگ / برآشتن: کنایه از خشمگین شدن**قلمرو فکری:** سهراب نگاه کرد و ننگش آمد و خشمگین شد و به سرعت به جنگ او آمد.**۱۴- چو سهراب را دید گردآفرید که برسان آتش همی بردمید****قلمرو زبانی:** چو : وقتی (حرف ربط) / برسان : مانند**قلمرو ادبی:** تشبیه: سهراب برسان آتش همی بردمید.**قلمرو فکری:** وقتی گردآفرید سهراب را دید که مانند آتش می خروشد ...**۱۵- سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از قاب کرد****قلمرو زبانی:** عنان : دهنه ، افسار / سنان : سر نیزه

قلمرو ادبی: جناس: عنان، سنان / مصراع دوم: کنایه از آمادگی برای نبرد

قلمرو فکری: سر نیزه را به طرف سهراب گرفت و عنان (افسار) اسب را پیچ و تاب می داد (برای حمله بر

حریف آماده می شد) و نیزه را بالای سرش می چرخاند

۱۶- بر آشفته سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گر بد به جنگ

قلمرو زبانی: بدخواه: دشمن / چاره گر: حيله گر، با سیاست

قلمرو ادبی: جناس: شد، بُد / تشبیه: سهراب چون پلنگ

قلمرو فکری: سهراب عصبانی شد و مانند پلنگ خشمگین شد زیرا دشمن او در جنگ مهارت داشت و مدبر بود.

۱۷- بزد بر کمر بند گرد آفرید زره بر برش، یک به یک، بردرید

قلمرو زبانی: بر (بر دوم در مصرع دوم) : تن / یک به یک : قید / بردرید: پاره کرد

قلمرو ادبی: جناس همسان: « بر □□ » دوم با سوم

قلمرو فکری: محکم به کمر بند گرد آفرید زد و نیزه سهراب حلقه های زره را که بر تنش (گرد آفرید) بود، یک یک بُرد.

۱۸- چو بر زین پیچید گرد آفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید

قلمرو زبانی: میان : کمر / بر کشید: بیرون آورد

قلمرو ادبی: جناس: تیغ، تیز

قلمرو فکری: هنگامی که نیزه سهراب بر گرد آفرید خورد و او روی زین پیچید (گویی می افتد) تیغ تیز را از

پهلویش بیرون کشید.

۱۹- بزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از بر اسب و برخاست گرد

قلمرو زبانی: او : سهراب / به دو نیم کرد : شکست / اسب: اسب

قلمرو ادبی: جناس: کرد، گرد / گرد برخاستن: کنایه از به سرعت تاختن اسب / تناسب: نیزه، اسب

قلمرو فکری: و با آن (تیغ تیز) زد و نیزه سهراب را شکست و سوار بر اسب شد و به سرعت حرکت کرد.

۲۰- به آورد با او بسنده نبود پیچید از و روی و برگاشت زود

قلمرو زبانی: آورد : جنگ / برگاشت : برگرداند

قلمرو ادبی: روی پیچیدن: کنایه از فرار کردن، منصرف شدن

قلمرو فکری: چون توان مقابله با سهراب را نداشت روی برگرداند و به سرعت برگشت.

۲۱- سپهد، عنان، اژدها را سپرد به خشم از جهان ، روشنایی ببرد

قلمرو زبانی: سپهد: سردار، منظور: سهراب / عنان را سپرد: افسار را رها کرد.

قلمرو ادبی: اژدها: استعاره از اسب / « از جهان روشنایی ببرد » کنایه از « همه جا را تاریک کرد » / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: سهراب افسار اسب را رها کرد و بر گردن اسب انداخت و چنان خشمگین شد که جهان را از خشم

خود تیره و تار کرد.

۲۲- چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنید و برداشت خود از سرش**قلمرو زبانی:** به تنگ اندرش : نزدیک او. / خود : کلاه جنگی / خروشان: فریاد زنان**قلمرو ادبی:** بجنید: کنایه از به سرعت حرکت کرد.**قلمرو فکری:** وقتی سهراب فریاد کنان به نزدیک گرد آفرید رسید کلاه خود او را از سرش برداشت.

(بعضی گفته اند که خود گرد آفرید سر و موی خویش را برهنه کرده است تا سهراب بداند که او مرد نیست. اما بسیار بعید به نظر می رسد. گویا مرسوم بوده است که برای تحقیر طرف مغلوب، کلاه او از سرش بر می داشته اند.)

۲۳- رها شد ز بند زره ، موی اوی درفشان چو خورشید شد ، روی اوی**قلمرو زبانی:** درفشان : درخشان**قلمرو ادبی:** تشبیه: روی او مانند خورشید درخشان شد. / جناس: مو، او ، رو**قلمرو فکری:** موهای گر آفرید از بند زره رها شد و صورت زیبای چون خورشیدش آشکار شد.**۲۴- بدانست سهراب ، کاو دخترست سر و روی او از درِ افسر است****قلمرو زبانی:** از در : شایسته ، لایق / افسر: تاج ، کلاه پادشاهی / بدانست: فهمید**قلمرو ادبی:** جناس: رو ، او / تناسب: سر، افسر**قلمرو فکری:** سهراب فهمید که او دختر است و شایسته آن است که تاج بر سر بگذارد. (از خاندانی بزرگ است)**۲۵- شگفت آمدش ؛ گفت : از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه؟!** **قلمرو زبانی:** آوردگاه : میدان جنگ**قلمرو فکری:** تعجب کرد و گفت که از سپاه ایران این چنین دختری به جنگ می آید؟! **۲۶- ز فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند****قلمرو زبانی:** فتراک : ترک بند ، تسمه ای که از عقب زین اسب می آویزند و با آن چیزی را به ترک می بندند /

کمند : طناب / میان : کمر

قلمرو فکری: از فتراک کمندش را گشود و بسوی گرد آفرید انداخت و او را گرفت.**۲۷- بدو گفت گز من ، رهایی مجوی چرا جنگ جویی، تو ای ماه روی؟****قلمرو ادبی:** تشبیه: ماه رو**قلمرو فکری:** به او گفت که نمی توانی از دست من فرار کنی، ای زیبا روی چرا با من می جنگی ؟**۲۸- نیامد به دامم به سان تو گور ز چنگم رهایی نیابی ، مشور****قلمرو زبانی:** به سان : مانند / گور : گور خر / چنگ : انگشتان دست / مشور: بیهوده تقلا و تلاش مکن.**قلمرو ادبی:** تشبیه : تو مانند گور هستی و از آن بهتر / مجاز : چنگ (منظور « دست » است) / به دام آمدن: کنایه

از اسیر شدن / گور: مجاز از شکار

قلمرو فکری: شکاری مثل تو تا کنون به دست من نیفتاده است نمی توانی از دست من نجات یابی، بیهوده تلاش نکن

۲۹- بدانت کاویخت گرد آفرید مر آن را جز از چاره ، درمان ندید

قلمرو زبانی: آویخت: گرفتار شد، دچار شد. / گردآفرید: نهاد جمله است / چاره: فریب، حيله / درمان: راه حل
قلمرو فکری: گرد آفرید فهمید که گرفتار شده است برای رهایی از دست او جز حيله و تدبیر راه حلی ندید.

۳۰- بدو روی بنمود و گفت: «ای دلیر میان دلیران به کردار شیر،

قلمرو زبانی: به کردار: مانند

قلمرو ادبی: تشبیه: به کردار شیر (سهراب مانند شیر)

قلمرو فکری: گرد آفرید رو به سهراب کرد و او را مخاطب قرار داد و گفت ای دلاوری که در میان پهلوانان مانند شیر هستی.

۳۱- دولشکر، نظاره برین جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

قلمرو زبانی: آهنگ: قصد، عزم جنگ / نظاره: تماشا

قلمرو ادبی: گرز و شمشیر: مجاز از جنگ

قلمرو فکری: سپاهیان دو طرف، جنگیدن و گرز و شمشیر و قصد جنگ ما را زیر نظر دارند

۳۲- کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

قلمرو ادبی: جناس: روی، موی / گفت و گوی: کنایه از غیبت کردن، شایعه پراکنی

قلمرو فکری: اکنون من صورت و موهایم را باز می کنم سپاهیان تو برایت حرف در می آورند. و می گویند:

۳۳- که بادختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

قلمرو ادبی: اغراق / ابر مجاز از آسمان / به ابر اندر آوردن گرد: کنایه از به شدت جنگیدن

قلمرو فکری: که سهراب با دختری در میدان نبرد به شدت جنگید (به سختی توانست او را شکست دهد)

۳۴- کنون لشکر و دژ به فرمان تست نباید بر این آستی، جنگ جست

قلمرو ادبی: تضاد: جنگ، آستی / دژ: مجاز از ساکنان دژ

قلمرو فکری: اکنون سپاه و قلعه را به تو تسلیم میکنم با وجود این گونه صلح، نباید جنگید.

۳۵- عنان را بیچید گردآفرید سمند سرافراز بر دژ کشید

قلمرو زبانی: سمند: اسب مایل به زرد رنگ / دژ: قلعه

قلمرو ادبی: عنان بیچیدن: کنایه از برگرداندن اسب / تشخیص: سمند سرافراز

قلمرو فکری: گردآفرید افسار اسب را برگرداند و اسب سربلندش را به طرف دژ برد

۳۶- همی رفت و سهراب با او به هم بیامد به درگاه دژ، گزدهم

قلمرو زبانی: همی رفت: ماضی استمراری / گزدهم: نام پهلوان ایرانی، پدر گردآفرید / درگاه: جلوی دروازه

/ به هم: با هم

قلمرو فکری: گردآفرید می رفت و سهراب همراه او بود، تا این که گزدهم به دروازه قلعه آمد

۳۷- در باره بگشاد، گرد آفرید تن خسته و بسته، بر دژ کشید

قلمرو زبانی: باره: دیوار قلعه، حصار / بسته: ناتوان، کوفته، عرق کرده / خسته: زخمی

قلمرو ادبی: باره: مجاز از قلعه / جناس: خسته، بسته

قلمرو فکری: گرد آفرید در دروازه را باز کرد و تن زخمی خسته و ناتوانش را داخل دژ انداخت.

۳۸- در دژ بیستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

قلمرو فکری: در دژ را بستند و ناراحت شدند (اهل دژ) و به شدت غمگین بودند و چشمانشان گریان بود

۳۹- ز آزار گرد آفرید و هجیر پر از درد بودند، برنا و پیر

قلمرو زبانی: آزار: صدمه، آسیب / برنا: جوان

قلمرو ادبی: برنا و پیر: مجاز از همه / تضاد: برنا، پیر

قلمرو فکری: از رنج و عذاب گرد آفرید و هجیر تمام مردم غمگین و ناراحت بودند

۴۰- بگفتند: «کای نیکدل، شیرزن پر از غم بد از تو، دل انجمن

قلمرو ادبی: تشبیه: شیرزن / دل: مجاز از وجود

قلمرو فکری: گفتند: ای زن پاک و دلاور، دل تمام مردم به خاطر تو غمگین بود

۴۱- که هم رزم جستی، هم افسون و رنگ نیاید ز کار تو بر دوده ننگ

قلمرو زبانی: افسون: حيله، مکر / رنگ: نیرنگ / دوده: دودمان، خاندان، طایفه

قلمرو ادبی: جناس: ننگ، رنگ

قلمرو فکری: که هم جنگیدی و هم حيله و نیرنگ به کار بردی و عمل تو باعث شد که دودمان ما شرمند نباشد.

۴۲- بخندید بسیار، گرد آفرید به باره برآمد، سپه بنگرید

قلمرو فکری: گرد آفرید بسیار خندید و بالای قلعه آمد و سپاه را نگاه کرد.

۴۳- چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت: «کای شاه ترکان چین

قلمرو ادبی: بر پشت زین: کنایه از سواره / شاه ترکان چین: استعاره از سهراب / جناس: چنین، چین

قلمرو فکری: وقتی دید که سهراب سوار بر اسب است، به او چنین گفت که ای شاه ترکان چین

۴۴- چرا رنجه گشتی، کون باز گرد هم از آمدن، هم ز دشت نبرد

قلمرو زبانی: چرا رنجه گشتی: آمدی، قدم رنجی کردی / بازگرد هم از آمدن: از آمدن به دژ چشم بپوش

قلمرو فکری: چرا زحمت کشیدی (بیهوده) اکنون هم از درگاه دژ، هم از میدان نبرد برگرد.

۴۵- تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور، سوی توران کنی

قلمرو زبانی: نامور: مشهور / آید: می شود، است، مضارع اخباری / کنی: مضارع التزامی

قلمرو ادبی: فرمان کردن: کنایه از اطاعت کردن / رخ به توران کردن: کنایه از برگشتن به توران

قلمرو فکری: بهتر است که اطاعت کنی (حرفم را گوش کنی) و روی برگردانی و به طرف توران بروی

۴۶- نباشی بس ایمن به بازوی خویش «خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش»

قلمرو زبانی: نباشی: نباید باشی (ماضی التزامی منفی)

قلمرو ادبی: مصراع دوم: مثل است. در نصیحت الملوک آمده: «مثل تو چون ستوری بود که سبزه بیند و بسیار

بخورد تا فربه شود، و فربهی او سبب هلاک او باشد، که بدان سبب او را بکشند و بخورند». / بازو: مجاز از قدرت

قلمرو فکری: به خاطر زور بازوی خود نمی توانی در امان باشی و خود را مانند گاو نادان به هلاکت مینداز.

شاهنامه، فردوسی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- به کمک فرهنگ لغت، معانی «بر کشید» را بنویسید:

برکشیدن: بالا کشیدن / استخراج کردن / بیرون کشیدن / برآوردن / خارج ساختن.

۲- دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد.

زین (بیت ۱۸) - کمند (بیت ۲۶)

۳- در گذر زمان، شکل نوشتاری برخی کلمات تغییر می کند، مانند: «سپید سفید»: «سپید»:

از متن درس، نمونه ای از تحول شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید. اسب = اسپ

۴- در بیت های یکم و بیست و سوم، «چو» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

در بیت یکم: «چو» به معنی «وقتی که» است و حرف ربط وابسته ساز است.

در بیت بیست و سوم: «چو» به معنی «مثل و مانند» است و حرف اضافه است.

۵- در کدام بیت ها «متمم» با دو حرف اضافه آمده است؟

زنی بود بر سان گرد سوار / همیشه به جنگ اندرون نامدار

به سهراب بر، تیر باران گرفت / چپ و راست جنگ سواران گرفت

قلمرو ادبی:

۱- واژگان قافیه در کدام بیت ها، در بردارنده آرایه جناس هستند؟ ۶، ۱۳، ۲۳، ۴۱، ۴۳

۲- مفهوم عبارت های کنایی زیر را بنویسید:

- سپهد، عنان ازدها را سپرد (سهراب افسار اسب را رها کرد تا سریع تر برود)

- رخ نامور، سوی توران کنی (بهرتر است به سوی سرزمین توران بروی)

۳- یک مثل از متن درس بیابید و در باره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو

مثل، معادل آن بنویسید. خورد گاو نادان ز پهلوی خویش؛ (خوردن برای زیستن و ذکر کردن است /

تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است)

قلمرو فکری:

- ۱- دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟ شکست گرد آفرید از سهراب
 ۲- معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد، با او بسنده نبود بیچید زو روی و برگاشت زود

چون توان مقابله با سهراب را نداشت روی برگرداند و به سرعت برگشت.

- ۳- فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی هایی وصف کرده است؟ شجاع، حيله گر، زیبا، ملی گرا، چاره جو

۴- بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی «شیرزنان» مقایسه کنید.

هر دو حماسه هستند، هر دو در دفاع از میهن را بیان می کنند، در هر دو قهرمانان، زن هستند، متن « شیر زنان » حوادث خارق العاده ندارد.

شعر خوانی: دلیران و مردان ایران زمین

۱- چو هنگامه آزمون تازه شد دگر باره ایران، پر آوازه شد

قلمرو زبانی: تازه شدن: رونق گرفتن، پدید آمدن. / پرآوازه شد: مشهور شد / دگر باره: ترکیب وصفی

قلمرو فکری: وقتی که زمان آزمون رسید بار دیگر، نام ایران مشهور شد.

۲- از این خطه نغز پدram پاک و زین خاک جان پرور تابناک

قلمرو زبانی: خطبه: سرزمین / نغز: خوب و مطبوع / پدram: خرم و آراسته. / تابناک: درخشان

قلمرو ادبی: خاک: مجاز از سرزمین

قلمرو فکری: از این کشور خوب، خرم و پاک که سرزمین جان پرور و درخشان است.

۳- از این مرز فرخنده مردخیز کنام پلنگان دشمن ستیز

قلمرو زبانی: کنام: جایگاه و آشیانه حیوانات. لانه / فرخنده: مبارک

قلمرو ادبی: پلنگان: استعاره از دلاوران / کنام: استعاره از وطن

قلمرو فکری: از این کشور مبارک و دلاور پرور که وطن دلاوران دشمن ستیز است.

۴- دگر ره، چنان شد هنر آشکار کز آن خیره شد دیده روزگار

قلمرو زبانی: هنر: علم و فضیلت / دگر ره: بار دیگر / خیره شدن: متحیر شدن،

قلمرو ادبی: تشخیص: دیده روزگار

قلمرو فکری: بار دیگر چنان علم و فضیلت آشکار شد که چشم روزگار متحیر شد.

۵- دلیران و مردان ایران زمین هژیران جنگ آور روز کین

قلمرو زبانی: هژیر: پسندیده، خوب، چابک، چالاک / جنگ آور: شجاع، جنگ جو / روز کین: روز انتقام، هنگام جنگ.

قلمرو فکری: دلیران و مردان ایران که خوب و شجاع هستند هنگام جنگ ...

۶- خروشان و جوشان به کردار موج فراز آمدند از کران ، فوج فوج

قلمرو زبانی: فراز آمدن : جمع شدن / کران: طرف / خروشان: فریاد زنان

قلمرو ادبی: مصراع اول تشبیه دارد.

قلمرو فکری: فریاد زنان و خشمگین مانند موج از هر طرف جمع شدند.

۷- به مردی به میدان نهادند روی جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

قلمرو زبانی: روی نهادن : پرداختن

قلمرو ادبی: روی نهادن: کنایه از رفتن / جهان: مجاز از مردم جهان / گفت و گوی: کنایه از تعریف کردن

قلمرو فکری: با مردانگی به میدان نبرد رفتند و مردم جهان از آن ها تعریف کردند.

۸- که اینان ز آب و گل دیگرند نگهبان دین ، حافظ کشورند

قلمرو ادبی: آب و گل: مجاز از سرشت

قلمرو فکری: اینان سرشتی دیگر دارند و نگهبان دین اسلام و کشور هستند.

۹- بدانندیش را آتش خرمن اند خدنگی گران بر دل دشمن اند

قلمرو زبانی: را: فک اضافه (بدل از کسره : آتش خرمن بدانندیش هستند) / خدنگ: درختی است با چوبی

بسیار سخت و محکم که از آن نیزه و تیر و زین اسب درست می کنند / گران: بزرگ ، سنگین / بدانندیش: دشمن

قلمرو ادبی: خرمن: استعاره از هستی دشمنان / خدنگ: مجاز از تیر / تشبیه: آتش خرمن اند.

قلمرو فکری: آن ها هستی دشمنان را نابود می کنند و تیری بر قلب دشمنان هستند.

۱۰- ز کس جز خداوندشان بیم نیست به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

قلمرو زبانی: شان: جابه جایی ضمیر: « ز کس جز خداوند بیم شان نیست » / بیم: ترس

قلمرو ادبی: فرهنگ: ایهام (= الف) فرهنگ لغت ب) سنت (به نوعی ایهام تناسب) / مصراع دوم: کنایه از تسلیم

نشدن در برابر دشمن

قلمرو فکری: آن ها جز خدا از هیچ کس نمی ترسند و هرگز در برابر دشمنان تسلیم نمی شوند.

۱۱- فلک در شگفتی ز عزم شماست ملک ، آفرین گوی رزم شماست

قلمرو زبانی: فلک: آسمان / عزم: اراده / ملک: فرشته / رزم: جنگ

قلمرو ادبی: تشخیص: در شگفت بودن فلک / جناس: فلک، ملک - عزم، رزم

قلمرو فکری: آسمان از اراده شما شگفت زده است و فرشته ، جنگ آوری شما را می ستاید.

۱۲- شما را چو باور به یزدان بود هم او مر شما را نگهبان بود

قلمرو زبانی: را: فک اضافه (باور شما) / یزدان: خدا / باور: ایمان، اعتقاد

قلمرو فکری: وقتی باور و ایمان شما به خدا باشد او هم نگهبان شما خواهد بود. محمود شاهرخی (جذبه)

درک و دریافت

- ۱- کدام ویژگی های شعر حماسی را در این سروده می توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.
زمینه ملی : خصوصیات و ویژگی های اخلاقی یک ملت را بیان می دارد
- ۲- یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.



مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir